

ساخت خانه‌های مسکونی و ساختمان ادارات مس سرچشمه انتخاب می‌کرد و به این ترتیب کارهای ساختمانی وسیعی در محل سرچشمه شروع شد. در این موقع ورود کارکنان آناکاندا هم آغاز شد. آنها موقتاً در رفسنجان اسکان داده شدند و به تدریج که خانه‌سازی در سرچشمه پیشرفت می‌کرد، آنها هم به سرچشمه منتقل می‌شدند.

اتمام اسکان بومیان در دهکده جدید

پس از اتمام ساخت محل زندگی بومیان و انتقال آنها به دهکده جدید، مشاور حقوقی من برای بومیان توضیح می‌داد که تمام سالخورده‌گان که در این ده سکنی کرده‌اند، علاوه بر پول مختصری که از واگذاری ملکشان گرفته‌اند به آنها که زوج هستند (یعنی یک مرد با همسر سالخورده‌اش) ماهی ۵۰۰ تومان و آنها که مجرد هستند ماهی ۳۰۰ تومان مستمری پرداخت خواهد شد.

تمام فرزندان این بومیان که در سن کار کردن بودند در معدن به کار مشغول شدند. به یاد دارم که مزد یک کارگر ساختمانی در تهران روزی ۲۰ تومان بود. حقوق این کارگران هم روزی ۲۰ تومان تعیین شد.

برای تمام فرزندان کوچک‌تر از ۱۶ سال مدرسه شبانه‌روزی سوادآموزی پنج کلاس ساخته شد. اینها طبق برنامه‌ای که برایشان نوشته شد طی این پنج سال به خوبی قادر به نوشتن و خواندن و چهار عمل اصلی جمع و تفریق و ضرب را می‌آموختند. برای پسران، پس از گذشت پنج سال سوادآموزی، مدرسه کارآموزی شبانه‌روزی تاسیس شد تا بنایی، لوله‌کشی، سیم‌کشی و جوشکاری بیاموزند و برای دختران پس از گذشت پنج سال دوره سوادآموزی، مدرسه شبانه‌روزی کارآموزی دخترانه تاسیس شد تا آشپزی، خانه‌داری، پرستاری و کار در هتل و در مانگاه بیاموزند.

بومیانی که حاضر به ترک محل زندگی‌شان نشدند

به این ترتیب مهاجرت بومیان به این دهکده و اسکان آنها و نام نویسی فرزندان‌شان در مدارس آغاز شد. هر روز چند خانواده آماده می‌شدند، پول املاکشان را می‌گرفتند و با کامیون به دهکده جدید نقل مکان می‌کردند. تا اینکه چند خانواده حاضر به مهاجرت نشدند. آنها می‌گفتند که قبر پدر یا مادرشان آنجا است و حاضر نیستند که آنها را ترک کنند. مشکل عجیبی شده بود. آنها ۶ یا ۷ خانواده بودند. من آنچه در توان داشتم برای آنها فراهم کرده بودم ولی برای مشکلی که آنها ارائه می‌کردند، راه‌حلی نداشتم مادام که آنها محل را تخلیه نمی‌کردند، راه‌اندازی معدن میسر نبود.

به یاد آوردم روز اول که به محل بومیان رفته بودم به خودم تذکر داده بودم که «تو وظیفه داری به هر صورت که شده تامین زندگی بهتر برای این بومیان را تا روزی که زنده هستند - هرگز از یاد نبری و استخراج تن‌ها مس و به‌دست آوردن میلیون‌ها دلار نباید تو را لحظه‌ای از این وظیفه غافل کند.» اکنون بومیان به محل جدید رفته و زندگی بهتری برای خودشان و فرزندان‌شان تامین شده چگونه می‌توانم، این آخرین مشکل را برای این چند خانواده حل کنم؟ انتقال با زور ژاندارمری اصلاً جالب نبود.

دعوت از یک روحانی

با یکی از دوستانم که تجربه زیادی از زندگی داشت، موضوع را در میان گذاشتم. او پس از یک روز تفکر پیشنهاد کرد که یکی از روحانیون سیرجان را دعوت کنم که بیاید و با این چند نفر صحبت کند و نظر شرعی بدهد که انتقال قبور پدر و مادر این خانواده‌ها ایراد مذهبی ندارد و به آنها تفهیم کند که شرکت مس می‌تواند این کار را انجام دهد و بعد اگر این چند نفر باز هم راضی نشدند، آنها را بازو به دهکده جدید منتقل کند.

دیدن شخصی با لباس روحانیت کار خود را کرد، کارگران ما، باقیمانده استخوان‌های اموات را در جعبه‌های چوبی جداگانه که ساخته بودیم، قرار دادند و روی آن جعبه‌ها نام متوفی را نوشتند و یکی بعد از دیگری اموات را به نزدیکی دهکده جدید بردند و در قبرها جا دادند معترضان هم ناچار شدند که به دهکده جدید بروند. گرچه صدای گریه و زاری این ۷-۶ نفر هنوز در گوشم باقیمانده و آزارم می‌دهد، ولی وقتی به رفاهی که برای این قوم مهیا کردم فکر می‌کنم، کمی آرام می‌شوم. چند ماه گذشت. افرادی که به این دهکده منتقل شدند، همه خانه‌دار شدند. همه جوان‌های بیش از ۱۶ سال در معدن به کار گمارده شدند همه جوانان زیر ۱۶ سال به مدرسه شبانه‌روزی سپرده شدند، برای همه افراد مسن که بیش از ۵۰ سال داشتند مستمری پرداخت شد (اگر زن و شوهر با هم بودند ماهی ۵۰۰ تومان و اگر مجرد بودند ماهی ۳۰۰ تومان). حمام و سلمانی مجانی و لباس اونیفورم (شبیه به لباس آبی رنگی که ما تو برای چینی‌ها متداول کرده بود) برای همه تهیه شد و پوشیده بودند. این عوامل موجب شد که به مرور زمان چهره‌های سیاه و اندام‌های لاغر آنها تغییر کند. سرهای با موی کوتاه و لباس‌های مائویی و اندامی که غذای کافی خورده و چهره‌هایی که از سیاهی آن کاسته شده و از همه مهم‌تر اختلاط و امتزاج آنها با دیگر قوم‌ها که از نقاط دیگر ایران به معدن آمده بودند، نژادی بهتر را به وجود آورد که آتیه بهتری برای آنها پیش‌بینی می‌کرد، این بهبود موجب آرامش من می‌شد.

نگرانی از جلوگیری پرداخت مستمری به سالخورده‌گان

در دل من یک نگرانی وجود داشت و آن این بود که وقتی من این شغل را ترک می‌کنم جانشین من ممکن است، حقوق مستمری که من بدون کسب مجوز برای بومیان سالخورده برقرار کرده بودم، پرداخت نکند و بگوید این پرداخت‌ها بدون مجوز دولت انجام گرفته و غیرقانونی است و حداقل اینکه جلوی این پرداخت‌ها را بگیرد. ناچار دنبال راه‌حلی برای این کار می‌گشتم.

در محل معدن، طبق قرارداد با شرکت آناکاندا، کارهای معدن آغاز شده بود. عزیز فرمانفرمائیان و دستگاه‌های مجهزی که داشت نقشه شهر مسکونی سرچشمه را تهیه کرده بودند، چندین پیمانکار مشغول ساخت شهر مسکونی بودند. عملیات معدنی هم تازه آغاز شده بود.

همه این فعالیت‌ها سیمان احتیاج داشت. اوپک تازه تاسیس شده بود و درآمد نفت ایران از بشکه‌ای چند سنت به بشکه‌ای چند دلار بالا رفته بود. به دستور تسنجیده شاه برنامه‌های عمرانی یک مرتبه دو برابر شده بود. سفارش‌های خارجی مدیران طرح‌های عمرانی دو برابر شده بود. کشتی‌های حامل ماشین‌آلات سفارش داده شده به خارج - خلیج فارس را پر کرده بودند - بنادر ایران نمی‌توانست این همه کالا را ترخیص کند. کشتی‌ها باید چهار ماه انتظار بکشند تا بتوانند پهلو بگیرند و بار خود را تخلیه کنند.

برنامه‌های عمرانی که دو برابر شده بود همه سیمان می‌خواستند سیمان تولیدی در داخل کشور نایاب شده بود. نیروی هوایی ارتش برای ساخت پایگاه‌های خود خصوصاً پایگاه بزرگ چابهار تمام تولیدات کارخانه سیمان کرمان را در اختیار گرفته بود.

تهیه سیمان سدی شده بود که جلوی پیشرفت تمام برنامه‌های عمرانی منجمه کارهای مس سرچشمه را می‌گرفت.

من نمی‌توانستم مانند سایر مدیران طرح‌های عمرانی دست روی دست بگذارم و کارها را تعطیل کنم تا دولت برای سیمان چاره‌ای بیابد.

بلافاصله معاون خودم مهندس باقر کیا را آماده کردم که برود و برای ماز کشورهای خاور دور سیمان بخرد.

من سال‌ها نماینده ایران در سازمان بهره‌وری آسیا بودم. این سازمان را چهارده دولت آسیایی (منجمه ایران) تاسیس کرده بودند و من چندین سال نماینده ایران

